

# تذکره ناصر آبادی

تالیف میرزا محمد طاهر ناصر آبادی اصفهانی

در حدود ماه یازدهم هجری قمری

مشمول بر شرح حال و آثار

قریب هزار شاعر

عصر صفوی

۱۳۱۷

مهر ماه هزار و سیصد و هفتاد

طهران - چاپخانه ارمغان

# تذکره نصر آبادی

تالیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی

**نصر آباد** — دهی است از دهستان ماربین واقع در نیم فرسنگی اصفهان  
**ماربین** — بوفور آب و درخت و میوه بر تمام دهستانهای اطراف اصفهان  
برتری دارد و از کثرت درخت کمتر آفتاب زمین آنرا پیدا میکند و از دور مانند  
یک جنگل که درختان وی دست بهم داده باشند نمایان و پدیدار است چنانکه  
شاعری در وصف آن گوید :

ماربینش چو روضه ارم است      آفتاب اندرو درم درم است

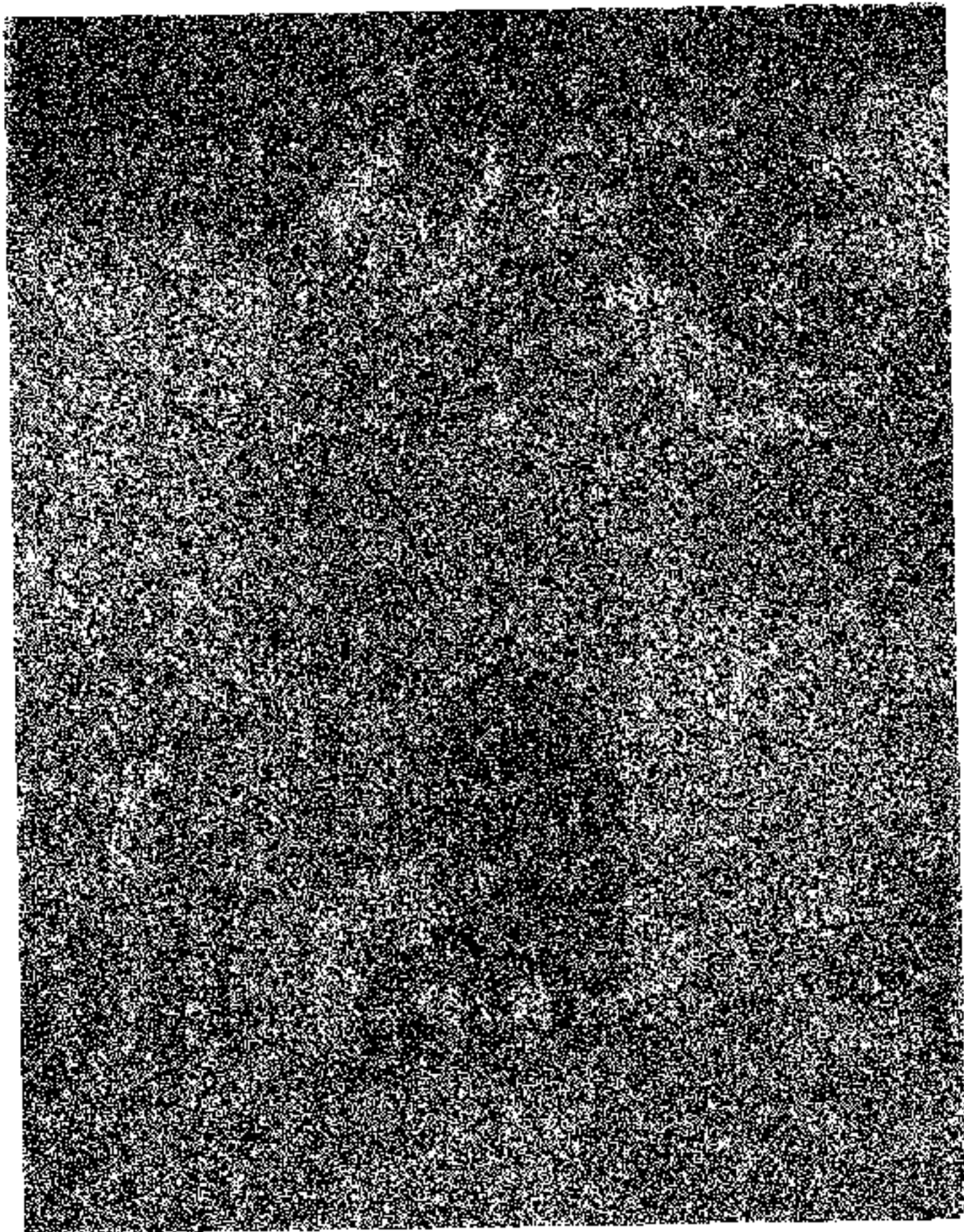
**نصر آباد** — اکنون تخمیناً دارای پنج شش هزار جمعیت و از حیث آب  
فراوان و اشجار میوه و باغها و بیشه‌های فراوان که همه در حوالی **زاینده رود** واقع است  
مسلماً بر بسیاری از قرای ماربین رجحان دارد .

**دستگرد جی و نصر آباد** — محاذی هم واقع و فقط رودخانه زاینده  
رود در میانه فاصله است و کره املاک و مزارع و بیشه‌های آنان **بیکدیگر**  
اتصال داشت .

**نصر آباد** — از دیر زمان همواره جایگاه دانشمندان و محط رحال افاضل  
و عرفا بوده و هنوز خانقاه شیخ ابوالقاسم نصر آبادی که مدفن وی نیز میباشد  
و یکی از عرفای بزرگ باستان بشمار بوده در آنجا برقرار و قبر وی زیارتگاه عموم است

(ب)

**خواجه صدرالدین علی** — جداعلای میرزا محمد طاهر که بر طبق  
تکلیفش میرزا محمد طاهر در زمان سلطان محمد گورکان حاکم اصفهان بوده در صرا آید  
مدرسه بنا کرده که هنوز سردر نیم آباد وی برقرار و بر عظمت و مهارت معماران  
قدیم با صد زبان گواهی میدهد. چنانکه محمد طاهر در تذکره در قسمت شرح حال خود میندازد  
این مدرسه دارای موقوفات بسیار و چند محل حوالی مدرسه با تمای قریه بید هند  
چراقدان و دودانک خونسار وقف بر این مدرسه بوده است.



سردر مدرسه نصر آباد

**خواجه صدرالدین علی** — این مدرسه را در جایی بنا کرده که  
خانقاه شیخ ابوالقاسم در مدرسه اتصال یافته و اگر محمد طاهر از بنای مدرسه  
در تذکره خود خبر نمیداد اکنون هر کس میدید گمان میکرد که این سردر برای  
خانقاه ساخته شده است.

**میرزا محمد طاهر نصر آبادی** — صاحب تذکره نصر آبادی چنانکه

دانشمند محترم سہیل خونساری از تذکرہ وی استخراج و در شرح حال وی نگاشته و در شماره اول سال ۱۸ ارمغان درج است در سال ۱۰۲۷ قمری ہجری متولد شدہ و در سال ۱۰۸۳ کہ آغاز تالیف تذکرہ است پنجاہ و شش سال داشتہ و اگر مطابق حدس سہلی تا اواخر ماہ یازدہم کہ اواخر سلطنت شاہ سلیمان است زندہ باشد در حدود ہفتاد و سہ سال عمر کردہ است

**میرزا محمد طاہر** — چنانکہ خود مینگارد در ہفدہ سالگی یتیم شد و پدرش را کہ دارای کمالات صوری و معنوی میراثی بودہ در سال ۱۰۴۴ فرمان در رسیدہ و ازین سبب توفیق تحصیل کامل نیافتہ روزگار جوانی وی بلہ و ولع گذشتہ و پس از طی جوانی از کار خود پشیمان و بھکم ذوق فطری معاشرت ارباب ذوق و ادب و فضل را اختیار کردہ در قہوہ خانہ کہ آن زمان جایگاہ شعرا و دانشمندان بودہ رحل اقامت انداختہ بکسب ادب و هنر و شعر و شاعری پرداختہ است

**معاش وی** — بہودہ باغ و مزرعہ کمی کہ در نصر آباد داشتہ مقرر بودہ و زیادت طلبی نداشتہ و بالینکہ اجداد و اعمام وی ہمہ دارای مشاغل دیوانی بودہ اند وی ملک خرسندی و قناعت را از دست ندادہ در گوشہ انزوا بخدمات ادبی مشغول و در نظر بزرگان عصر محترم و در نزد امرا و مقربان در گاہ شاہی معزز بودہ و ہر گاہ شاہ سلیمان صفوی بنصر آباد میرفتہ در خانہ وی کہ اکنون ہم اثری از عمارت ظریف و شاعرانہ آن باقیست منزل گزین میشدہ است .

**شعر و شاعری** — محمد طاہر دارای ذوق سرشار و طبع روان بودہ و وبسبک عصر صفوی و پیروی صائب و کلیم شعر میگفتہ و این سبک و روش هنوز در ہند و افغان مطبوع ولی در ایران پسندیدہ نیست .

**دیوان وی** — چندانکہ جستجو شد پیدا نگردید و اینک ما را از اشعار وی بیش از آنچه خودش در تذکرہ نگاشته در دست نیست

**اولاد و احفاد وی** — از ویك فرزند بیشتر باقی نماندہ نام وی تاجمیر و ملقب ببدیع الزمان بودہ .

**بدیع الزمان** — ہم از ذوق پدر بہرہ مند و از اشعار وی در تذکرہ نصر آبادی مقداری نقل شدہ است بقایای سلسلہ تاجمیر تا روز ہم در نصر آباد باقی و دانشمند محترم آقای **عباس تاجمیر** بزرگ این سلسلہ بشمار است

پس از آنیکہ تذکرہ نصر آبادی بدست ما افتاد و در صدد طبع بر آمدیم بوسیلہ مکتوب از آقای عباس تاجمیر درخواست کردیم کہ چون اہل نصر آباد است ہر گونه اطلاعی از محمد طاہر دارد برای ما بنگارد . ایشان جوابی مفصل مرقوم و قبر میرزا طاہر را خبر دادند کہ در نصر آباد جنب سردر مدرسہ کہ اکنون اثری بیش از آن

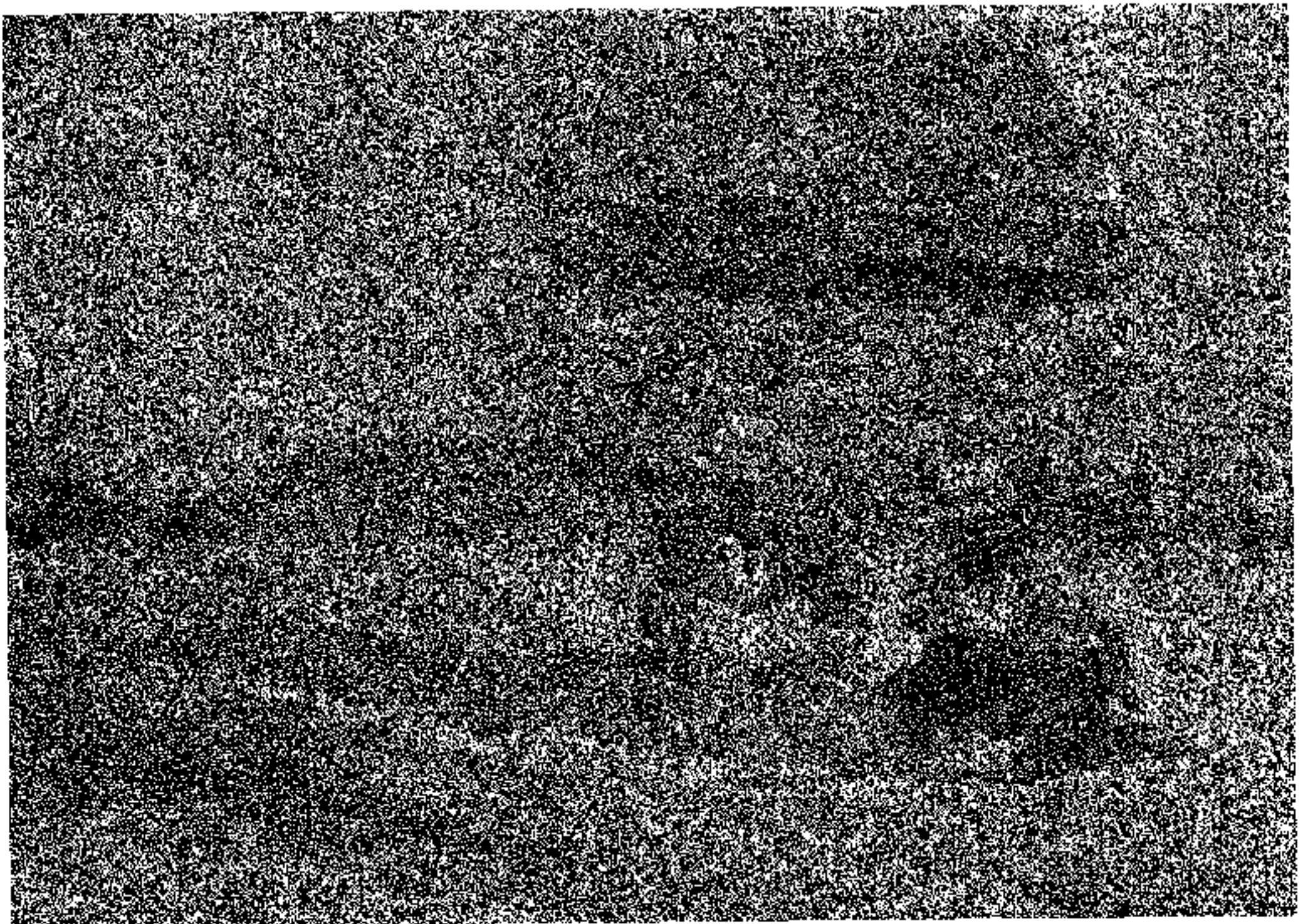
باقی نمانده جایگاه دارد .

سال گذشته هنگامی که از طهران باصفهان و دستگرد مسافرت کردم بآرزوی زیارت قبر محمد طاهر یکروز از دستگرد بنصرآباد بخانه عباس تاجمیر باجمعی از خویشاوندان دستگردی شتافته و بشرح ذیل از مدفن و مسکن محمد طاهر آگاهی یافتیم .

**قبر محمد طاهر** — در مقبره کوچکی که اکنون معروف بمقبره میرزاها میباشد و بظاهر مدفن آبا و اجداد وی هم بوده و نزدیک سردر مدرسه نصرآباد است واقع شده .

سنگ بزرگی بر روی قبر استوار است و اطراف آن نیز سنگ های دیگر داشته که چند سال پیش اهالی نصرآباد از راه ندانستگی سنگ ها را برداشته و همان نزدیک بمصرف پل رسانیده اند . این پل بر فراز نهر بزرگ معروف بمادی قمش که در وسط نصرآباد جریان دارد واقع شده سنگها را هم با خطوط که نصف آن زبراب بود از دور ملاحظه کرده ولی نتوانستم بخوانم و از آقای عباس تاجمیر و سایر اهالی نصرآباد خواهش کردم که سنگها را برداشته بمحل اصلی عودت دهند و آنگاه خطرات را بدقت استنساخ کرده برای ما بفرستند . ولی تاکنون خبری ازین باب نرسیده است

**قبر میرزا محمد طاهر نصرآبادی**



مقبره میرزا محمد طاهر واقع است در دهلیز خانقاه کهن سال مرحوم شیخ ابوالقاسم نصرآبادی که از اکابر و بزرگان عالم عرفان و بنا بر نگارش آقای عباس تاجمیر خلیفه شیخ شبلی بغدادی بوده و اکنون این خانقاه معروف است به (تکیه میان ده نصرآباد)

**خواجه صدرالدین علی** — جد اعلای میرزا طاهر که در علم طب اختصاص و شهرتی بسزا و در اصفهان سمت حکمرانی داشته در اواخر سلطنت خاندان تیموری سنه هشتصد و پنجاه و چهار هجری مدرسه نصرآباد را بنا کرده و هنگام ساختن مدرسه خانقاه شیخ ابوالقاسم را هم که در جنب مدرسه واقع است ترمیم و آباد نموده است کاشی های سردر مدرسه بی نظیر و از بدایع صنایع و هنرهای عصر باستان محسوب و از قرار مذکور در عصر قاجاریه که بناهای قدیم و آثار باستان بی ارزش و محکوم بخرابی و فنا بوده قطعات بسیاری از کاشی های این سردر هم بدست عتیقه فروشان شاید بغارت رفته است .

شنیده شد که از طرف وزارت فرهنگ دستور ترمیم و ساختن این سردر باستانی مثل سایر آثار باستان صادر شده و عنقریب بوسیله اداره فرهنگ اصفهان کاشی کاری و آبادی آن تمام و آنچه باقی است از دستبرد حواث مصون خواهد ماند .  
خطر طی که در کتیبه نیم ویران این سردر باقی مانده بشرح ذیل است

\*\*\*

بنای این خانقاه که مزار شیخ است در عهد خلافت سلطان جهانیان در اینجا چند قطعه کاشی افتاده و پس از آن میرسد بکلمه **ملکه و سلطانه** و از چند کاشی ازین رفته و پس از آن بدین عبارت میرسد **از خاص مال خود این بنده درگاه المنیب صدرالدین طیب علی بسعی بنده راجی حیدر نافع سنه اربع و خمسين و ثمانمائه ۸۵۴**

در کتیبه بالای سردر که خیلی از چشم دور و بسبب ارتفاع و گرد و غبار درست خوانده نمیشود خطوط دیگری هست که ما موفق بخواندن نشدیم .  
بنا بر نگارش آقای عباس تاجمیر میرزا طاهر در نصرآباد و لبنان معروف

به محمد طاهر است و خودش هم در پایان بعضی قطعات محمد طاهر امضا کرده (۱) است از آنجمله قطعه تاریخی است که در سال هزار و هشتاد هجری هنگام اعتکاف در مسجد لبنان آنگاه که بامر شاه سلیمان صفوی مسجد مزبور مرمت و آبادی نو یافته ساخته و در کتیبه مسجد لبنان نگاشته شده و در پایان محمد طاهر امضا کرده است .

### اینک خطوط آن کتیبه

در زمان خسرو گیتی ستان بحر دل	آفتاب مشرق دولت سلیمان پادشاه
پادشاهی کز برای کسب اقبال و شرف	فتح در ظل همای رایتش گیرد پناه
یافت تعمیر این بنا از لطف آن گردون شکوه	شامل حال شریفش باد الطاف اله
تا بود مسجد برای سجده اهل ورع	آستانش باد شاهان جهانرا سجده گاه
خامه بهر سال تاریخ عمارت ز در رقم	نوشت این مسجد ز امر عادل عالم پناه

(۱۰۸۰)

قائله محمد طاهر نصرآبادی کتبه العبد المذنب المحتاج الی الله العزیز محمد

رضا الامامی

خانه مسکونی میرزا طاهر در نصرآباد هنوز برقرار و چند اطاق بسیار ظریف شاعرانه آن از دستبرد حوادث مصون مانده است . این خانه مشتمل بر باغ دلگشای بسیار خوبست و نهر بزرگ معروف به (مادی قمش) که بایک رود بزرگ برابری میکند از وسط آن باغ میگذرد و جای دارد که در عصر سعادت حصر مهین شاهنشاه ایران پناه پهلوی (کزاوست ایران آباد و ملک با فرهنگ) در همین محل و خانه یا محل دیگر دبستانی بنام (دبستان طاهر) تاسیس و قریه نصرآباد که دارای پنج شش هزار جمعیت است از نعمت دانش و فرهنگ و تعلیم و تربیت برخوردار گردد .

---

(۱) شاید ترك کلمه میرزا در امضاهاى خودش از باب فروتنی و قاعده معموله ایران بوده است .

## تذکره نصرآبادی

• **بنام صفی میرزا** معروف بشاه سلیمان صفوی فرزند شاه عباس ثانی تالیف شده و مشتمل است بر شرح حال و آثار قریب هزار نفر از شعرای عصر صفوی و معاصران میرزا محمد طاهر .

تذکره نویسان قرون اخیر مانند آذر بگدلی صاحب **آتشکده** و دیگران ازین تذکره استفاده بسیار کرده ولی نامی از آن نبرده‌اند .

### تذکره نصرآبادی - علاوه بر احیای نام هزار شاعر عصر صفوی

اخلاق و احوال دوره صفوی و بسیاری از مطالب مهم تاریخی را هم نشان میدهد و برای ادبا و مورخین و کسانیکه میخواهند بحقایق تاریخی عصر صفوی پی برده و آشنا بشوند بی‌نهایت مفید و مدد کار است .

و نیز ابیات و غزلهائی چند که گوینده آن مجهول و انتحال میکنند دست بدست میبردند بوسیله این تذکره بصاحبانش مسترد میگردد .

### نسخه این تذکره - بسیار کمیاب و در طهران بیش از دو نسخه در دو کتابخانه

• یکی راجع بحضرت فاضل مقدم آقای **حاج حسین آقای ملک التجار** دیگری راجع بمهین دانش پژوه ادب پرور آقای **محمد علی تربیت تبریزی** ، وجود نداشت و بی‌نهایت سپاسگذارم که هردو بزرگوار کتابهای نفیس خود را بدسترس ما گذاشتند و ما توانستیم از هردو نسخه استفاده کرده و این نسخه کامل را که از هر جهت دقت و مقابله در آن بکار رفته است اینک بحوزه شعر و ادب فارسی ارمغان داریم .



# تذکرہ

شعراءِ فاضلانہ

محمد طاہر نصر آبادی اصفہانی

با تصحیح وحید دستگردی

# تذکره

محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه تقوی

سرسبزی نهال خامه از طراوت بحر ذخار تذکار حمد صانعیت که خمسه  
 حواس از حدیقه قدرتش برگمی و سبعه سیاره از سحاب حکمتش تگر گیت و اشعه مصباح  
 خاطر از پرتو نعت صاحبیت که طنطنه کوس بعثش کسر طاق کسری و نشان مهر نبوتش  
 در عزل انبیاء فتویست و زنگ زدای مرآت قلوب منقبت مولائیت که شبستان بارگاه  
 رفیعتش را چراغدان چشم فرشته و سایل درگاه کرمش را قرص خورشید تان برشته  
**اللهم صل علی محمد بعدد کلماتک و الطافک و باریک و سلام**  
 چون قاصدان قصاید حمدرا جزعجز گریز گاهی و غزل سرایان بزم نعت و منقبت  
 را بغیر درماندگی راهی نیست همان بهتر که در ترکیب بندی مطلب شروع نماید .  
**بعد** بر مرآت قلوب معنی سنجان پوشیده نماید که فروزنده شمع جهانتاب سخن از  
 چراغ افتاب افروخته تر و نشاننده نهال خیال از طوبی سرافراز تر است کدام سیاح  
 در بیدای سخن پای نهاد که چون جاده سر از منزل بیرون نکرد و کدام غواص  
 درین بحر بقطره جوئی گزاید که گوهر شب تاب در کنار بساحل نرسید . فارسان  
 مصاف نظام طرازی هرگاه نیزه خطی قلم در کف بقصد صید معنی ابرش خیال بشکارگاه

عاری بجزولان در آورند غزالان دشت تقدس دست بفتراک رجوع بهالم سفلی نمایند

### شعر

سمند سخن را ضمیر است میدان سوارش چه چیز است جان سخن دان  
سخن منظوم عقد گوهریست از بحر خاطر در صدف صفحه جلوه گر و شاهدیست  
که قصب در بر بزم افروز اهل هنر است و مشعلیست که از صرصر حوادث نمیبرد  
و چراغیست که از ملاقات نفس روشنی پذیرد و رو سفید و روشن کننده آدمی  
جاویدان است .

### نظامی

بلبل عرشند سخن پروران باز چه مانند بآن دیگران  
ز آتش فکرت چو پریشان شوند باملك از جمله خویشان شوند

آورده اند که شبی در مجلس صاحب این عباد جماعتی از افاضل حاضر بودند  
و هر يك از سحاب بیان باران لطایف می فشاندند در اثناى محاورات در قبح و حسن شعر  
سخن گذشت ، ندما که حاضر بودند دو فرقه شدند بعضی طرف نثر گرفتند و بعضی  
ضد آن ، قومی گفتند شعر شعاری مذموم است و شاعر در همه اوقات ملوم چرا که  
اکثر و اغلب اشعار یادر مدحت یا در مذمت است و بنای هر دو بر اکاذیب فاحش  
چنانچه ظهیر فاریابی گفته .

کمینه پایه من شاعریست خود بنگر که چند گونه کشیدم زدست او بیداد  
بهین گلی که مرا بشکفتد ازو اینست که بنده خوانم خود را و سرورا آزاد  
گاهی لقب نهم آشفته زنگی را حور گهی خطاب کنم مست سفله را راد

و اکثر شعرای زمان رخسار بیان خود را بدو دطمع تیره و چشم فضل و فصاحت  
را بغبار وقاحت و قباح خیره گردانند اگر فی المثل درست مغربی ماه را بر طرف  
کمر جوزا ببینند کیسه طمع بر آن دوزند و اگر قرص گرم آفتاب را بر سر خوان  
فلك در نظر آرند کام آرزو از آن خوش کنند القمه هر يك بیان آبدار جانب  
يك طرف را رعایت میکردند . **ابو محمد خازن** که مقالید خزاین نثر در قبضه بیان او  
بود گفت ما اگر چه از هر هنر نصیبی و از هر علم نصیبی داریم اما این جمله  
وسيله حصول اغراض ما نمیآید قربت ملوک و وزراء ما را بواسطه آیات آبدار و  
اشعار دلفریب است که هر وقت بدیهة اتفاق افتد دیگر آنکه دروغ با هر چیزی بیامیزد  
رخسار آن معنی را بیفروغ کند اما اگر مس کذب را با زر نظم امتزاج دهند

و در گروه امتحان زیرکان تابسی یابد آن مس همرنگ زر شود و حسن شعر بر آید  
کذب راجح آید پس از استماع قول آن منصف جمله حاضران انصاف دادند .

### نظامی

شعر بر آرد بامیریت نام      کالشعراء امراء الکلام

لیکن جوهریان سخن سنج که با نقد جان خریداران آن گوهرند هرروزه  
نقد خیالات آن گروه را در بونه دل بگداز آورند و از محك امتحان نقود سره  
را انتخاب نموده در مخزن سینه بودیعت میسپارند هر شب شمع خاطر افروخته و  
روغن مغز بچراغ دیده سوخته انجمن خاطر را بجلوه شاهدان معانی رشك بهشت  
میدارند الحق نقودی که گروه سخنور از ضرابخانه طبیعت گردآوری نموده اند  
تابسکه سخن رسی نرسد از روائی نقشی نپذیرد و تا آن شاهد بعقد سخن سنجی زیور  
قبول نیندد بغازه شهرت و گلگونه امتیاز آراستگی نگیرد چنانچه سایر گلشن بیرنگ  
و بر مؤمنای کلو گفته .

### بیت

جان عزیزست ولیکن سخن جان نرسد      وای بر جان سخن گر بسخندان نرسد  
چمن سرایان گلشن معنی که از رشته مسطر صفحه را طناب زده بگل کاری  
لطائف رنگین و خیالات نمکین سرسبز و پیراسته دارند اگر سایر چمن گردان  
گوشه دستار خاطر را از آن آرایش ندهند بکم مدتی از نسیم فراموشی و صرصر  
بی تمیزی بتاراج نیان رود خصوصاً ابیای این عصر که در کفه امتیاز ایشان قدر  
سخن نیفزوده و نقد خالص و سنگین قیمت بسیم ناسره هم سنك آمده . بازار  
بی تمیزی گرم و جنس سخن و کالای قابلیت در کمال کسادی .

بقحط سالی افتاده ام ز طالع پست      که گر بیان کنم آنرا بشرح نتوانم  
اگر بیابم آنرا که شعر در یابد      بدو دهم صلتی تا سخن برو خوانم  
ناخوشی و بیمزگی بحدی عام نشده که بعلامت جهت یا نشان کشور ممتاز  
شود . گلزار جهان از آب ورنك تمیز محروم و در بحر وجود گوهر مروت و  
مردمی معدوم .

### خاقانی

باور نکردمی که رسد کوه سوی کوه      مردم رسد بمردم باور بکردمی  
کوهی بداین تنم که بدان کوه غم رسید      من مردمم چرا نرسیدم بمردمی

صاحبان اختیار را از دود آتش پندار چشم بسته شده امتیاز نیک و بد در نظر  
 اعتبارشان مشکل و دولت‌مندان را از زنگ غفلت نقش مردمی و مروت از آینه خاطر و ایل  
 کام اگر اینست کاین بود دولتان دانسته‌اند      حذا برگشته بختی مرحبا بد گوهری  
 هرگز مسکینی در فصل دی نیاز با آتش ایشان گرم نشده و هیچگاه سرگشته  
 را دروادی نامرادی هادی نگردیده‌اند اگر پرمغزی از سختیهای دوران بسان پسته  
 زبان بزهار بر آورد ، بسنگ جفا مغزش پریشان سازند و اگر یوسفی از مصر پاك  
 طینتی باین کاروان گذار ~~کند~~ بر پیمان نامرادی بچاهش اندازند . آنکه در ظاهر  
 رنگ بنای دوستی میریزد در باطن خشت عداوت بروی کار می آورد و آنکه در  
 برابر دعوی یکرنگی ~~می~~ کند رنگ برویت نمیتواند دید .

### شعوب

باهر که حرف دوستی اظهار ~~می~~ کنم      خوابیده دشمنی است که بیدار میکنم  
 آنکه بسبب نا کس نوازی آسمان رفتی بهم رسانیده اگر شبه سیهش  
 را گوهر شب چراغ خوانده دود مشعل دولتش را کحل الجواهر نامیده که باز در روز  
 بازار مردمی از نور امتیاز گفتین دیده‌اش خالی و در محفل معامله دانی و قدرشناسی  
 در کمال بی کمالی بوده یاس حقوق نداشته در مقام ترقی ارباب شقاق و اصحاب نفاق  
 پا برجاست .

### (رباعی)

تا طارم نه سپهر آراسته اند      تا باغ چهار طبع پیراسته اند  
 در خار فزوده وز گل کاسته اند      چتوان کردن که اینچنین خواسته‌اند

**غرض از تسوید این اوراق اینک** سخن سنجان مثل محمد عوفی مؤلف جامع الحکایات  
 بتسوید تذکره موسوم به لب الالباب (۱) پرداخته مشتمل بر اشعار سلاطین و شعرای  
 متقدمین و مرحوم میر علی شیر در مجالس الثفایس و نواب شاهزادگی سام میرزا در تذکره  
 سامی و دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا و ملا محمد صوفی در تذکره موسوم  
 به میخانه و بتخانه آنچه لازم سنجدگی و حقوق برگزیدگیست در تحقیق حالات  
 اهل نظم بظهور رسانیده‌اند و بعد از ایشان میر تقی کاشی بنگارش تذکره پرداخته  
 و الحق داد سعی داده که بر آن مزیدی متصور نیست، در تاریخ شهر سنه ۱۰۸۳

(۱) در هر دو نسخه ما لب الالباب نگاشته شده و شاید (لب الالباب) که در نسخه طبع (برون)  
 نگاشته شده اشتباه باشد .

دارونوش بزم نامرادی **محمد ظاهر نصر آبادی** را بشوق تشبیه بآن طبقه علیه بالینکه  
خزاین تشویش بیش از پیش نهال حالم را بی برک و نوا ساخته و دوحه مرادم را  
صرصر بی تمیزی و معامله ناشناسی ابیای دهر از پای انداخته .

### شعر

چو موج ساغر از صد وجه دارم چین پیشانی  
چو دود مجمر از صد رهگذر دارم پریشانی  
بخاطر رسید که مختصری از اشعار معاصوین خود که بعضی صاحب دیوان و جمعی  
گاهی متوجه ترتیب نظمی شده اند پردازد و بعضی از اعزه فرمودند که درین مدت از معما و  
لغز انتخابی نشده اگر از معما و تاریخ و لغز متقدمین و متأخرین انتخابی شده  
داخل شود شاهد تالیف را حتی دیگر بهم رسد بنا بر اطاعت که طبیعی **کمیته است**  
از کم مایگی و قلت تتبع اندیشه نکرده **بذکر** مطلب پرداخته و آنرا وسیله دعای  
دولت نواب ظل اللهی ساخت .

### لمحرره

آن شهنشاه فلک قدر که هنگام سخا  
پادشاهی که علی بن ابیطالب بست  
شهریار عدل گستری که اگر آفتاب گرم برون فقیری تاند از ابر عاطفت  
و ظل شفقت سایبانش کرامت نموده خورشید مخاطب گردد و اگر هلال حلقه  
بر در مظلومی زند بزننجیر **که** کشان مقید آید در تفقد حال فقرا و تفحص بدار  
مساکین منهی رافت و جاسوس مرحمتش پیوسته در کار و از نهیب احتساب عدالتش  
در چار بازار امکان کار **که** تنان ظلم و ستم بیکار . هر کجا غنچه املی دیده نسیم  
مکرمش وزیده و هر کجا کشت امیدی بر کشیده سحاب عاطفتش باریده در آینه  
ماهچه علمش صورت اقبال اسکندری جلوه گر و از اضطراب جام بزمش آثار  
جمشیدی ظاهر ، حرارت زدگان سموم بی نوائی در ظلال عاطفتش سیراب بی نیازی  
و پای افتادگان حوادث از دستگیری رافتش در سرافرازی شمشیرش در دفع شیاطین دین  
**بسم الله الرحمن الرحیم** و طریق هدایت پروریش **اهدنا الصراط المستقیم**  
روز بازار سخایش دریا کشتی بدریوزه برده و بامداد حمایتش موج از حباب  
مشت خورده . صاحب بغت اورنگ نشینی که خط بندگیش زیب چهره ساخته و سعادت مند  
جهان خدیوی که طرق اطاعتش بگردن جان انداخته . بر ازنده مسند جهان داری فرازنده

لوای شهریاری قافله سالار طریق دین مبین غلام باخلاص امیر المومنین ستون  
 دین و ایمان صاحب دوران **شاه سلیمان صفوی موسوی بهادر خان**  
**خداالله ملکه و سلطانه** ابدأ دائما امیدوار است که شاهد این مقصود بقبول  
 ایستادگان پایه سریر عرش نظیر زیور و زینت یابد ، التماس آنست که چون بعد از  
 تفحص دیوان بعضی بنظر نرسیده و برخی دیوان ندارند و اشعار ایشان از مجموعها  
 نوشته شده اگر اختلاف یا سهوی یابند قلم عفو و اغماض بر آن کشیده دارند **مصراع**  
 (غرض نقشیست کزما بازماند) والا من که باشم که دعوی امتیاز و انتخاب سخن توانم  
 کرد و خود را در عداد سخن سنجان توانم آورد .

### خاقانی

آنم که بدار ضرب عالم هیچ است عیار من دوجو کم  
 بهمه حال شروع در مطلب نموده و آن منی است بر مقدمه و پنج صف و خانمه  
 و هر صف بزور فرق آراسته و تفصیل و ترتیب آنها بموجبی است که در ذیل  
 قلمی شده .

**مقدمه** - در ذکر اشعار پادشاه و پادشاه زادگان . ۱۲۸۸

**صف اول** - در ذکر امرا و خوانین و سایر ملازمان پادشاه و آن

مشمول است بر سه فرقه .

**فرقه اول** - در ذکر مقربان و امراء ایران . صفحہ ۵۲ تا ۷۵

**فرقه دوم** - در ذکر امرا و خوانین هندوستان . ۷۵ تا ۸۳

**فرقه سوم** - در ذکر وزراء و مستوفیان و کتاب دفترخانه همیون اعلیٰ . ۸۳ تا ۹۰

**صف دوم** - در ذکر سادات و نجبا و سایر جماعت . ۹۰ تا ۱۲۸

**صف سوم** - در ذکر علماء و فضلا و آن مشتمل است بر سه فرقه . ۱۲۸ تا ۱۴۹

**فرقه اول** - در ذکر علماء و فضلا .

**فرقه دوم** - در ذکر خوش نویسان . ۱۴۹ تا ۱۶۲

**فرقه سوم** - در ذکر فقرا و درویشان . ۱۶۲ تا ۱۷۹

**صف چهارم** - در ذکر شعرا و آن مشتمل است بر سه فرقه .

فرقه اول -- در ذکر شعراء عراق و خراسان . ۱۱ تا ۳۲

فرقه دوم -- در ذکر شعراء ماوراءالنهر . ۳۳ تا ۳۴

فرقه سوم -- در ذکر شعراء هندوستان . ۳۵ تا ۵۱

صف پنجم -- در ذکر اقوام کمینه و این فقیر بی وجود

خاتمه -- در ذکر تواریخ و لغز و معما و متقدمین و متاخرین و آن مبنی

است بر دود فده .

دفعه اول در ذکر تواریخ و الغاز و معماهایی که اسم قائل مشخص است

و آن مشتملست بر سه حرف .

حرف اول -- در ذکر تواریخ .

حرف دوم -- در ذکر الغاز .

حرف سوم -- در ذکر معما

دفعه دوم -- در ذکر تواریخ و الغاز و معماهایی که قائل مشخص نیست

مشتمل بر سه حرف .

حرف اول -- در تواریخ .

حرف دوم -- در الغاز .

حرف سوم -- در معما .

مقدمه -- در ذکر اشعار پادشاهان و پادشاه زادگان

شاه عباس ماضی -- حالات آن پادشاه دین پناه از آن ظاهرتر است

که محتاج بقریر باشد چه در تواریخ بنظر عزیزان رسیده و از السنه و افواه گوش زد شده بنا برین دست از آن برداشته بظهور وا گذاشت .

رسوخ اعتقاد او در باب محبت حضرات ائمه معصومین علیه السلام بمرتبه

ایست که ملاشانی یکی از غزوات حضرت امیرالمومنین علیهم السلام را منظم آورده

اورا بزر کشید و ملا لطفی در آن باب گفته

(رباعی)

ملك دل عالمی مسخر کردی

شاهها ز کرم جهان منور کردی

برداشتی و برابر زر گردی

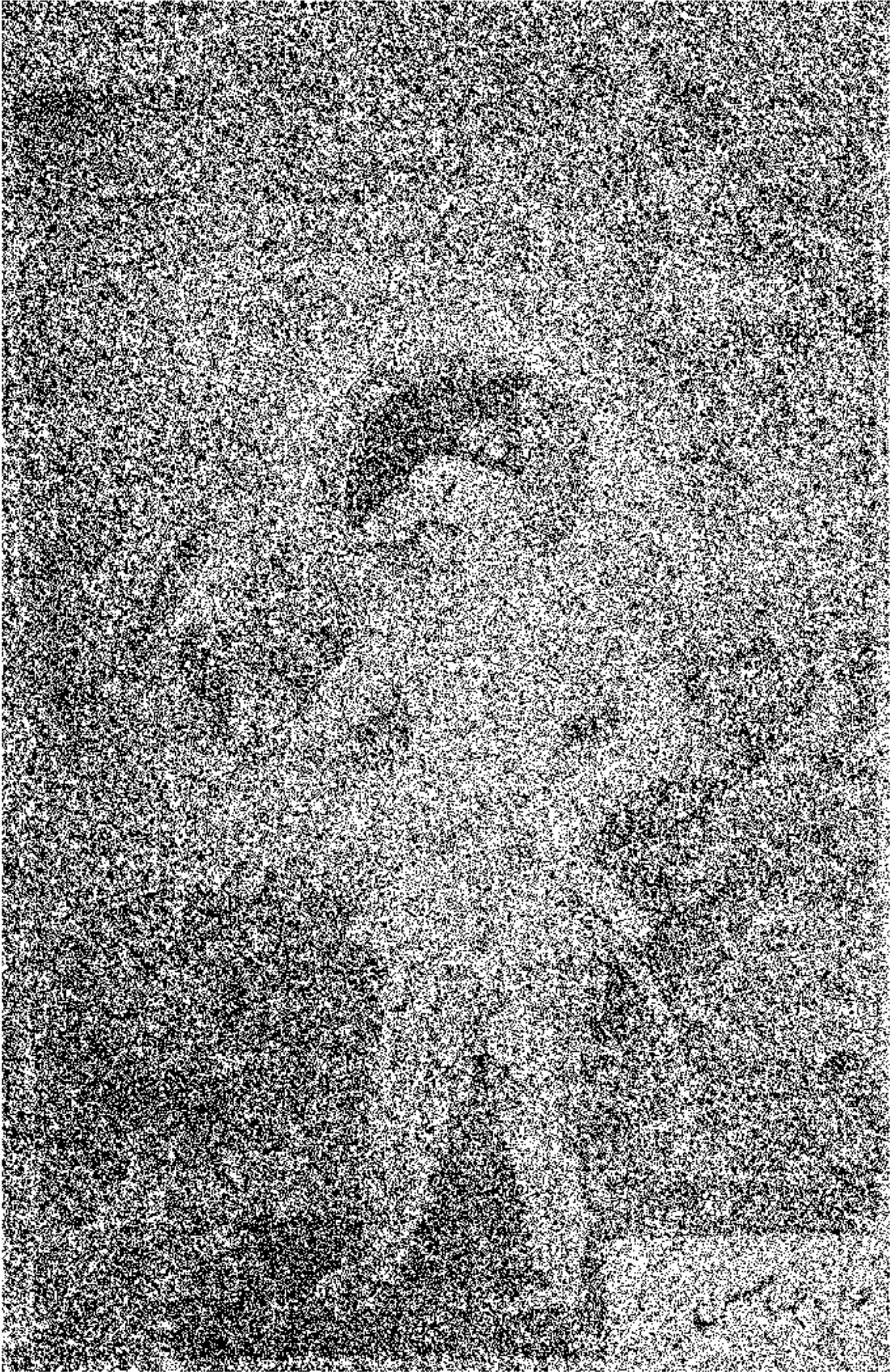
شاعر که بخاکره برابر شده بود

منقولست که ملا عجزی تبریزی بوسیله مولانا علی رضای خوشنویس داخل

مجلس همایون شده زیاده گوئیهای میسکرد روزی در محوطه طویله قزوین حرف



4



راجع به صفحه ۸ -



بزرگشیدن ملاشانی در میان افتاد ملاحظه کنی گفت چرا مرا بزرگ نمیکشیدی که به از ملاشانی شاه میفرماید که ملاشانی در خزانه بود چون تودر طویلۀ تراه با سرگین باید کشید اگرچه آن پادشاه کار آگاه کم متوجه خواندن و نوشتن شده بود اما بقدرت ادراک در نظم و نشر تصرفاتی مینمود که فصحا و بلغا در آن حیران بودند و همچنین استادان اهل حرفه که در خدمت بودند با وجود اینکه هر يك وحید عصر بودند باز شاگردان تصرفات او بیند چنانچه استاد کلبه‌لی شمشیرگر از واد خود استاد است نقل می‌کند و از ملا محمد و حاج حسین قراس مسموع شد. غرض که تصرفات و شوخیهای آن خسرو آفاق در باب شعر و انشاء بسیار است در باب معما فرموده‌اند که معما بلنگری چینی خطائی میماند که سرپوش بر سر داشته باشد و گریخته بگمان اینکه طعام است سرپوش بردارد و پر از گاه بنظر آید. در تاریخی که مرحوم ملا جلال منجم حسب الفرموده مینوشته این تاریخ را در باب بنای تسکایای چهار باغ از آن پادشاه فلاتون ذکا نقل نموده جهت تیمن و تبرک درین تالیف مرقوم شد.

کلبه را که من شدم بانی	مطلبم تکیه سگان علیست
زین سبب فیض یافتم زاله	که مرا مهر با علی ازلیست
خانه دلگشا شدش تاریخ	چونکه از کلب استان علیست

از شخص معتبری مسموع شد که آن سلطان با ایمان غزلی طرح کرده بود

وامرا همه گفته بودند و شاه این بیت را فرمودند .

نه زهر شمع و گلم چون بلبل و پروانه داغ

يك چراغ داغ دارد يك کلم در خون کشد

**شاه عباس ثانی** -- گوهر بخت نصفت و تاجداری شاه صفی ابن پادشاه

زاده کامر و محمد باقر میرزا مشهور بصفی میرزا ولد امجد شاه عباس ماضی، ریاض سلطنت را مثل آن سروی ندیده و گلشن شهر یاری را همچون آن گلی نخندیده اقبال سکندر نظر باقبال بیزوالش جلوه بها در برابر آفتاب و عدالت کسری نسبت بعدل شاملش شورش بحر و تموج سراب، همت و جلال و شوکتش را بظهور و گذاشتن اولیست مختصر اینکه عمر مبارک او ده سال و هشت ماه و هیژده روز بوده در شب جمعه ۱۶ شهر صفر سنه ۱۰۵۲ موافق یوننتیل مسند سلطنت بوجودش مزین شده بیست و چهار سال در کمال عدالت قیام نموده و در سنه ۱۰۵۹ متوجه قندهار شده آنولایت را مسخر فرموده و از آثار ایشان عمارات و باغات

بهشت آیات بسیار است خصوصاً سعادت آباد که در دارالسلطنه اصفهان بنا فرموده و سدی و پلی برود خانه بسته که از سد سکندر کمی ندارد و صفت عمارات و باغ و دریاچه که در برابر عمارات باغ سعادت آباد تصرف فرموده اند حد زبان نیست کمینه قطعه در باب پل و دریاچه که در برابر عمارات باغ سعادت آباد تصرف فرموده اند گفته و این بیت تاریخ است

دارای جهان پناه عباس دریاچه و سد و پل پنا کرد  
و دقت طبعش در محاسبات دفتری بمرتبه بود که از اعلم نویسندگان  
مسموع شد که در حاشیه ارقام و احکام تصرف و اعتراض چند میفرموده اند که  
بخاطر شمس سیاق نرسد طبعش در ایراد معانی بزبان فارسی و ترکی کمال قدرت  
داشت القصه بقصد ییلاق لار که در حوالی استرآبادست با موبک همایون و اقبال  
روانشد و در آنجا کوفتی عارض ذات مبارکش شده در قریه مایان من اعمال  
دامغان بجوار رحمت ایزدی پیوسته در خاک فرج قسم مدفونند و در ایراد شعر  
ثانی تخلص میفرموده اند و این چند بیت از آن پادشاه بجهت تبیین و تبرک  
قلمی شد .

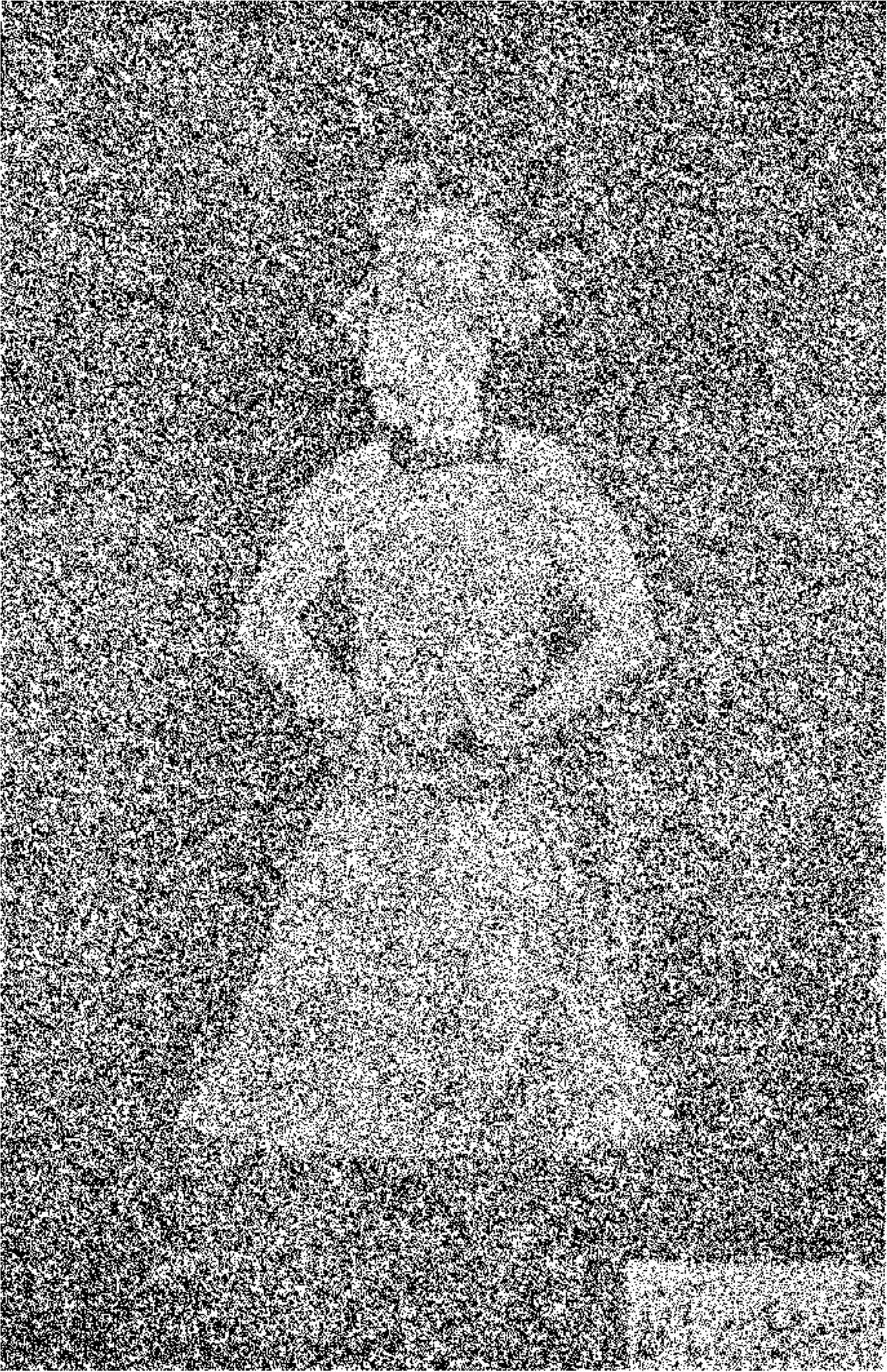
### شعر

بیاد قامتت در پای سروی گریه سر کردم - چومژگان برک برکش را بخون دیده تر کردم  
صبا از شرم نتواند بروی گل نگه کردن - که رخت غنچه را وا کرد و نتوانست ته کردن  
**سلطان مصطفی میرزا** - خلف سلطان علی میرزا ولد شاه جنت مکان شاه  
طهماسب سلطان علی میرزا تا زمان پادشاه رضوان جایگاه شاه صفی در حیات بود  
و کمال قرب داشت در آن اوان فوت شد مصطفی میرزا جوان قابل کاملی بود  
در ظاهر و باطن آراستگی داشت با وجود اینکه چشم او از بینائی محروم بود  
کتب فقهی را خوانده نهایت صلاح و تقوی داشت چنانچه سستی از او کم فوت  
میشد تتبع اشعار قدما و متأخرین نموده طبعش کمال لطف داشت بعد از والد  
عالیقدر بهشت ماه فوت شد شعرش اینست

### شعر

ای دل غم آشنای تو شد دست از او مدار هر روز با کسی نتوان آشنا شدن  
**وله**

هر چه بادا باد حرفی چند میگویم بیدار کار خود در عاشقی این باز یکسر میکنم  
**مظفر حسین میرزا** - خلف نواب سنجر میرزا که از جانب والده  
صبیه زاده پادشاه مغفور شاه طهماسب و از جانب والد بساطان حقایق و معارف





شاه نعمت الله ولی میرسد ؛

شعر

بروزگار از آن رو سر آمدند ایشان که در نسب ز دو جانب بافتاب رسند  
مجملاً بندکان معزی الیه بقوت و عدت بی تعاقی بدیوان هوا و هوس  
مظفر و منصور گشته در کمال همواری روزگار میگذرانید پجودت ذهن و علو  
سلیقه بانواع کمالات آراسته در زمان شاه والا بجاه شاه صفی بسعایت بدگویان  
چشم آن جناب و والد ماجدش از حلیه نور عاطل ماند

( طالب کلیم -- )

روشندلان حجاب صفت دیده بسته‌اند روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست  
گاهی متوجه نظمی میشدند و این ابیات از آن جمله است

شعر

بر سر کوی تو آمد شیشه ام را پابسنک سنک دل رحمی که آمد پای نابینا بسنک  
صاف دل را از گران جانان کجا نقصان رسد قدر گوهر نشکند گر پر کنی در یا بسنک  
خارخاری در دلت از عشق پیدامیکند الفت آموزی که پنهان کرد آتش را بسنک

ایضاً

دل مرغ چمن از غنچه تصویر نگشاید طلسم غنچه از بازیچه تزویر نگشاید  
بآن نازک میان سست پیمان بسته‌ام عهدی که تاخونم نریزد از میان شمشیر نگشاید  
حریف بدگمانی نیستم هر چند میدانم که جز آینه کس چشمی برویش سیر نگشاید

از شوق تیر غمزه ابروگمان خویش پرواز کرده مرغ دلم زاشیان خویش

ابوالقاسم میرزا - - خلف نواب میرزا محسن رضوی متولی و صبیح

زاده شاه جنت آزامگاه شاه عباس ماضی است جوان قابل بهمتی بوده در کمال  
آرام و آزر در ایام شاه صفی چشم ایشان هم از حلیه نور عاری ماند در  
حدیث سن بود که بجوار رحمت ایزدی پیوسته و فرزندی ازو نماند گاهی فکر

شعر

شعری میکرد و شعرش اینست صبح شد صبح که تا نور بدلها بخشند عشق جانان بمن و نشاه بصها بخشند  
شور مجنون زپیشانی زلف لیلی است چه شود گر اثری زان بدل ما بخشند  
این رباعی را در وقتی که چشم او ناقص شده بود و بمشهد مقدس میرفت

در یکی از رباطهای راه مشهد مقدس بخط خود بدیوار نوشته و در هنگامی که  
بنده بمشهد مقدس میرفتم آن رباعی را دیده مسوده بر داشتم

## رباعی

آزرده ز نا دیدن روی پدرم      ورنه بخدا که این زمان سادترم  
قطع نظر از مردم چشمم کردم      تا منت مردمان نباشد ب سرم

**میرزا علاءالدین محمد** - از جانب والده صبیبه زاده پادشاه آگاه  
شاه عباس ماضی و از جانب پدر خلف نواب غفران پناه میرزا رفیع صدرممالک  
خاصه که از اعظام سادات شهرستان من اعمال اصفهان است در اول حال مسمی  
بمحمد صادق بودند خاقان رضوان مکان شاه عباس ماضی او را موسوم بعلاءالدین  
محمد ساختند و میرزا صایبا تخلص فایز بایشان دادند از اکثر علوم خصوصاً فقه  
و کلام بهره مند بودند و در نجوم خود اینقدر دست داشتند که حکم ایشان خطا  
نمیشد جوان آرمیده درویش طبیعت بودند در کمال همواری و برد باری چشم  
ایشان را با برادران در ایام شاه صفی باطل ساختند در ترتیب نظم نهایت قدرت  
داشت شعرش اینست قصیده لازم ( مو ) را جواب گفته این چند بیت از آن  
قصیده است

## قصیده

تا چو مویش نشوی ره بمیانش نبری      پیچش مو بمیان است و میان تا پیداست  
طاق موتبت بر آتشگه حسنش ابرو      که دراو هرخم مو قبله ارباب دعاست  
رشته جان همه باموی تو می پیوندد      مو بر اندام لطیف تو مگر مهر گیاست  
گاه تصویر تو چون موقلمم می پیچد      پیچ و تاب قلم از موی میانت پیداست  
همچو مو تا بکمر میرسدش چاک ز سر      بر سر هر که دم تیغ تو چون موشدراست  
خنجر موی شکاف تونهنگیست گزو      موج از بیم چو مو از تن دریا برخاست

## منه

بقلم بسکه آید گرم تیغ برق جولانش      ز سرتاپا رود چون شعله یکزخم نمایانش  
تماشای تورگسدان کند اندام عاشق را      بروید بسکه سرتاپا زهرسو چشم گریانش

## وله

بچشم برنمیگردد نگاه از روی زیبایش      که دارد دامن نظاره را مژگان گرایش  
چومژگان بتان کلك مصور عشوه پردازد (۱) اگر بر کرده تصویر افتد چشم شهلاش  
مثنوی گفته و این چند بیت از آن مثنوی است

ریخته از ششیر هیبت شکوه      مورچه زلزله در مغز کوه  
عزم جهانگیریش از دم زند      هردو جهان چون مژه بر هم زند



سکه بنام تو زند آسمان بر زر خورشید که گردد روان  
 دوش یلانرا سپر پرشکوه مهر درخشان شده بر پشت کوه  
**میرزا زین العابدین** — برادر کوچک بندکان میرزا علاء الدین  
 محمد است و در جمیع صفات با اخوی عالیجاه سهیم و شریک است. شعرش اینست  
 اسیر بند غم خان و مان نمیدانم مجاور قسم آشیان نمی دانم  
 تو میکشی و خیال تو زنده میدارد تفاوتی بجز این در میان نمیدانم

الهی نوگل مارا بهار بی خزان باشد تبسم در لبش چون می بساغر کامران باشد  
**میرزا محمد طاهر** — خلف ارشد نواب مستطاب شاهزادگی میرزا  
 راضی ولد نواب قمر رکاب حواریکم صبیبه پادشاه بهشت آرامگاه شاه عباس ماضی  
 اگر چه در اوائل سن است اما نهایت شعور و ادراک دریافت معانی دارد چنانچه  
 کلام الولاد سر آیه در باب او صادق است از جمع شعر قدما و سایر شعرا  
 محظوظ است چنانچه تتبع بسیار کرده و طبعش نهایت شوخی و قدرت دارد و این  
 چند بیت از بندکان ایشان است

زهی مقام سعادت سرای درویشی صفای خلد برین از صفای درویشی  
 شود چه اژدر و دردم کشد در عالم را چو افتد از کف موسی عصای درویشی  
 مثال آینه شو در قول زشت و نکو بشوره زارو گلستان چو آب یکسان باش  
**میرزا عبدالله** — خلف عالیجاه میرزا علاء الدین محمد شهرستانست  
 در مرآت خاطرش عکس اعلی و ادنی یکسان افتاده و باب دل حقیقت منزلش  
 بروی یگانه و آشنا بیک طریق گشاده اگر چه بطریق والد عالیقدر چشم از  
 ملاحظه عالم صورت بسته اند لیکن بتماشای جمال شاهد غیبی در عالم معنی گرم  
 نظاره اند و این شعر کلیم مناسب احوال ایشانست

دیده پوشیدم ز نیک و بد حضور دل فزود تا گرفتم روزن این خانه را روشن تراست  
 در سن هفت سالگی با موم شکل حروف را برنخته نقش کرده در علم  
 نحو و صرف و منطق مربوطند و در علم نجوم بمرتبه آگاهند که هر سال مستقبل  
 احوال خود را مینویسند و جمیع موافق می باشد و در ضبط تواریخ هم بمرتبه آگاهی  
 دارند که جمیع تواریخ را بهینه بخاطر دارند مجلا در کمال همت و مروءتند  
 و مدار صحبت ایشان با علما و فقرا و نا مرادانست طبعش در ترتیب نظم نهایت